

درس هفتصد و یازدهم

سیر جدید در بحث اجتهاد

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعبدی بودن نماز استسقاء

تلمیذ: مسئله صلاة استسقاء که می‌خوانند چگونه است؟ و احياناً بارانی هم نمی‌آید؟ و آیا در جایی که اصلاً احتمال بارانی نیست باید خوانده شود؟

استاد: آنچه که ما در شرع داریم تعبد مکلفین به اتیان این فریضه به همین کیفیت و به همان نحوه‌ای است که با رعایت موازین و مستحبات و اینها در آن درج شده است. این یک حکم فقهی و تکلیفی است که باید به این مسئله پرداخته شود و چه بسا در بعضی از اوقات حتی ممکن است که باران هم نیاید و لکن تکلیف بر اتیان به صلاة استسقاء هست. بعضی‌ها این مسئله صلاة استسقاء را بیش از آنکه مشروعیت و اولویت آن را مرتبط به شارع بدانند، این را به خودشان برمی‌گردانند لذا از اینکه یک وقتی بروند نماز استسقاء بخوانند و باران نیاید استیحاş دارند.

من یادم هست در بعضی از نوشته‌هایی - خاطرات مربوط به یکی از آقایان بود که البته مدتی است که فوت کردند - می‌خواندم که در آنجا نوشته بود:

ما در فلان‌جا بودیم و مدت‌ها باران نیامد و مردم هم نگران بودند لذا بعضی‌ها پیش ما آمدند و از ما درخواست کردند که صلاة استسقاء بخوانیم و ما استتکاف کردیم و دلیلش هم این بود که اگر ما نماز بخوانیم و باران نیاید، این ضعف شیعه تلقی خواهد شد که در جایی که اکثر اهالی سنی مذهب هستند، شیعه بیاید نماز بخواند و بعد هم باران نیاید!

بینید یک فقیه نظرش نسبت به احکام چگونه است! چقدر باید ما از مسئله دور و پرت باشیم که شارع وقتی که تکلیف به صلاة استسقاء می‌کند، به ما مربوط نیست که [باران] می‌آید یا نمی‌آید! ما باید دیدگاه اهل معرفت و توحید را در این مورد بینیم که اهل معرفت اصلاً از خود، خودی و استقلال نمی‌بینند که بگویند که بر صلاة استسقاء، آن استسقاء مترتب می‌شود یا نمی‌شود بلکه می‌گویند: شارع حکم به استحباب صلاة استسقاء کرده است والسلام، تمام شد، ما باید بخوانیم! [باران] نمی‌آید به ما مربوط نیست! مگر ما قیم دین هستیم؟!

بینید اینها همه مسائلی است که ریشه در نفس دارد و بعد کار دست [انسان] می‌دهد یعنی فقط مسئله

به صلاة استسقاء منتهی نمی شود بلکه قضیه به مسائل اجرایی و بعضی از فتاوی بسیار مهم و حیاتی برمی گردد که شخص خود را متولی اسلام می داند و برای اینکه کم نیورد از بعضی از مسائل مهم استنکاف می کند! متولی اسلام بنده و جناب عالی نیستیم، متولی یک نفر هست و آن هم امام زمان علیه السلام است و غائب است، تمام شد و رفت. متولی دین امام زمان است نه بنده و امثال بنده! همه ما وسائط هستیم و وسائلی هستیم که به مقدار تقرب به آن مرتبه، ما فقط آگاهی داریم. ولایت نداریم! ولایت فقط برای اوست.

ولی حقیقی دین

ولایت بر دین و ولایت بر شرع فقط اختصاص به صاحب الأمر دارد و بس، تمام! ما به میزان قرب به آن ساحت و حریم اطلاع داریم که در آنجا چه خبر است! یک کسی خیلی اطلاع دارد و اطلاعش، اطلاع به عنوان وحدت و عینیت است و آن شخصی است که عارف بالله و ولی الهی باشد و مستنبط احکام از مبدأ باشد، این فرد طبعاً به واسطه قرب و وحدتی که دارد؛ وحدت در مسیر و در تجلی و مجلی، به واسطه این وحدت آنچه را که منشأ از عالم ملاکات هست همان طور تشخیص می دهد و حالا یا مصلحت در اظهار دارد یا ندارد ولی بالأخره در تشخیص حرفی نیست. ولی بعضی ها نه، **علی حسب المراتبهم التشکیکیة** اینها به آن میزان قرب دارند و آن کسی که از مرحله دور باشد و پرت باشد فتاوی خلاف ما **أنزل الله** می دهد چنان که مشاهده می شود که چه مسائلی هست و آن کسی که نزدیک تر باشد نزدیک تر! ولی باز این مصون از خطا و اشتباه نیست. ما فقط همین هستیم؛ یعنی فقط کاری که یک فرد به عنوان یک عالم دین انجام می دهد فقط [براساس] اطلاع خود و اطلاع دیگران است بس! نه ولایتی دارد و نه وکالتی دارد و نه وصایتی دارد، هیچ! هیچی ندارد بلکه تبلیغ می کند.

یک دفتر آگهی روزنامه را ندیده اید؟! پیش او می آیند و می گویند: آقا برای ما فلان آگهی را در روزنامه بزن، می خواهیم این مغازه را بفروشیم یا می خواهیم یک مغازه بخریم یا فلان دستگاه را نیاز داریم، کارش این است و فقط نشسته است، و با آن شخص ارتباطی ندارد. می گوید: آقا پول آگهی این قدر است و پس فردا هم در روزنامه [چاپ می شود]، همین! دیگر نه از طرف او وکیل است و نه ولی است، هیچی نیست. در دفتر نشسته است و آگهی می دهد، در همین مقدار! کار ما فقط همین است؛ کار ما این است که در دفتر نشسته ایم و به افراد آگهی می دهیم که مطلب این است، حالا باران نیامد لعل اینکه امام زمان علیه السلام نخواهد الآن در فلان جا باران بیاید، به ما چه ربطی دارد؟! چه ارتباطی به ما دارد؟! مگر ما در اینجا قیم دین هستیم؟! مگر ولی دین هستیم؟! ما در ارتباط با احکام باید چه جایگاهی داشته باشیم؟! همین جایگاه؛ فقط صرف اطلاع یافتن **كما هو هو علی حسب الاستعداد و الظرفیة و السعة**، این یک مسئله است. طبعاً یکی به واسطه اطلاع بر

مسائل و دوم هم به واسطه آن تهذیب و نورانیت، پیدا می شود و اصلاً مشخص است که هر مقدار مراقبه انسان بیشتر باشد، بهتر می تواند به آن ملاک برسد. این مسئله هست! و اما این قضیه نه، در این مسائل صرف نظر از این قضیه، فقط باید یک چیز باشد [که همان صرف اطلاع یافتن بر دین است].

شما که الآن در اینجا می گوید که اگر من بخوام نماز بخوانم به عنوان یک عالم شیعه هستم و بعد اگر باران نیاید این وهن شیعه است، به تو چه مربوط است؟! چه ارتباطی به تو دارد؟! آیا خدا در وقتی که تشریح کرده است گفته که اگر در شأن خود نمی دانی که بر صلاة تو استسقای [مترتب] شود، نخوان؟! بسیار خوب اگر این طور است هیچ کسی نباید بخواند! غیر از امام زمان علیه السلام چه کسی در شأن خود می بیند؟! هیچ کسی نمی بیند! همه باید دنبال کارشان بروند. خدا که نگفته است که اگر در شأن خودت نمی بینی [نخوان]، اگر تو واجد شرایط هستی بخوان و اگر نیستی نخوان! خب [اگر این طور باشد] آدم نمی خواند و می گوید: آقا ما نیستیم یعنی حکم الهی در این ظرف تشریح نشده است و گفته است که مستحب است امام جماعت بخواند و امام جماعتی هم که در روایات داریم، همین ائمة جماعات هستند؛ همین افراد صلحا هستند و همین افراد اتقیا هستند، همین هایی که بالأخره شیعه هستند با هزار خطا و اشتباه! همین ها هستند.^۱ این باید برود بخواند و نیت خودش را خالص کند و با این قصد برود که من کاره ای نیستم و تکلیفم را انجام می دهم، به من چه مربوط است؟! به من چه ارتباط دارد؟! اتفاقاً خیلی قضایا بود و نظایر این مسئله اتفاق می افتاد و حتی در زمان ائمه هم اتفاق می افتاد که یک نماز استسقای خوانده می شد و [باران نمی آمد] و مردم شروع به [اعتراض] می کردند، یک دفعه باران شروع به آمدن می کرد و اصلاً قضیه از این رو به آن رو می شد.^۲

در زمان مرحوم آقا سید محمدتقی خوانساری - رحمة الله علیه - ایشان رفتند و دو مرتبه هم نماز خواندند - مستحب است آدم دو مرتبه برود و بخواند^۳ - و بعد هم مسخره می کردند و این انگلیسی ها که اینجا بودند توپ و تانک ها را آماده کرده بودند و خیال می کردند می خواهد تظاهرات بشود و مردم علیه آنها [قیام کنند]! گفتند که آخر با نماز [که] باران نمی آید که اینها بیرون رفته اند و دارند نماز می خوانند. بعد که ایشان برگشتند، باران آمده بود به حدی که نزدیک بود سیل راه بیفتد! در جایی که یک لکه ابر هم در آسمان در هیچ کجا دیده نمی شد! وسط تابستان بود، اصلاً خیلی عجیب بود! باید این مسئله در فقه مورد توجه قرار بگیرد که نماز باران خواندن، شواهدی دارد و شواهدش در اینجا و آنجاست و باید براین اساس خوانده بشود. لذا در این

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به تهذیب الأحكام، ج ۳، ص ۱۴۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، باب صلاة الاستسقاء، ص ۵۲۴؛ انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۴۱؛ باب استسقاء المأمون بالرضا علیه السلام...، ص ۱۶۷.

۳. مفتاح الكرامة، ج ۹، ص ۱۸۳؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۰، ص ۴۹۵.

مواردی که شما ذکر کردید [که] این از بحث فقهی خارج است، به یک معنا بله [این طور است] این داستانی است و مسائل اجتماعی است و می‌توانیم این را جزو مسائل اخلاقی به حساب بیاوریم و مثلاً جزو کرامات و از این گونه مسائل نسبت به اشخاص و اینها [به حساب بیاوریم] ولی مطلب بالاتر از حیطة کرامات است، در اینجا عرض بنده این است که چرا ما قضیه را به نفس تکلیف برنگردانیم؟! حالا شخص کرامتی داشته است خب فلان شخص هم داشته است! البته خیلی از این نماز باران‌ها براساس کرامت هم نبوده است یعنی گاهی در همین کشورهای سنی اتفاق می‌افتد که نماز می‌خوانند و باران هم می‌آید. بنده خودم یادم هست یک سال که من عمره مشرف بودم، گفتند که آنجا قحطی و فلان و این چیزهاست و درخواست شده بود که افراد [صلاة استسقاء] بخوانند و اتفاقاً خود ما هم در همان نماز استسقاء که در مسجدالحرام بود حاضر شدیم و رفتیم نماز خواندیم. بعد از یک روز یا دو روز [باران آمد] که اصلاً برای خود ما عجیب بود که اهل تسنن نماز بخوانند باران می‌آید و ما می‌خوانیم نمی‌آید! قضیه چیست؟! خیلی عجیب است، باران آمد که [قطره‌های آن بزرگ بود] و اصلاً چیز عجیبی بود و آب راه افتاده بود و چه وضعی [شده بود] و مردم خیلی شادی می‌کردند. یادم هست که در خیابان‌ها چه هلله‌ای می‌کردند و ماشین‌ها بوق می‌زدند که باران آمده است! نماز باران خوانده بودند.

اینها مطالبی است که خلاصه نشان می‌دهد ما نباید در کار خدا فضولی کنیم و ما نباید تصور کنیم که محور عالم قرار گرفته‌ایم، مسئله این است! ما محوریت نداریم، ما فقط یک آگاه کننده هستیم همین، تمام شد! ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَٰغٌ﴾^۱ فقط همین است! خدا به آن کسی که پیغمبرش است این را می‌گوید! ما آمدیم پا بالاتر از جای رسول‌الله می‌گذاریم و می‌گوییم: قوام دین به وجود ما بستگی دارد و اگر ما نباشیم دینی وجود ندارد، اگر ما نباشیم چیزی وجود ندارد! لذا گاهی اوقات اتفاق می‌افتد...

یک بنده خدایی بود چندی پیش شنیده بودم که نماز استسقاء خوانده بود و [باران] نیامده بود، گفته بودند: دوباره بخوان! گفت: بابا یک دفعه رفتیم آبرویمان رفت دیگر نمی‌رویم، یکی دیگر برود! یک دفعه آبروی ما رفت یعنی چه؟! این همین است! نفس ما همین است که ما داریم دین را به خودمان مرتبط می‌کنیم، دین ارتباطی به ما ندارد! ﴿إِن هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنِ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ﴾^۲ حضرت موسی می‌گوید: دین به من ارتباط ندارد به تو ارتباط ندارد ما به کوه سینا می‌رویم و برمی‌گردیم و همه خلق سامری

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۵۴. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۳۹.

ترجمه: «و بر عهده و پیمان پیغمبر نیست چیزی مگر رساندن [آشکارا]». (محقق)

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

ترجمه: «این جز آزمایش تو نیست و هر که را خواهی بدان گمراه کنی و هر که را خواهی هدایت کنی». (محقق)

می شوند و دنبال آن سامری [می روند] و سامری پرست می شوند! یک تغییر و تبدل پیدا می شود و مردم این طور می شوند، خب بشوند! مگر قرار بر این است که مردم از آن اول تا آخر همه سلمان باشند؟! نه آقا، پس این امتحانها برای چیست؟! این بالا و پایینها برای چیست؟! این نوسانات برای چیست؟! تا مردم مواردی را نبینند که آن موارد بتواند قابلیت این را داشته باشد که آنها را در آن مسیری که هستند نگاه دارند، پس از کجا بین کافر و مؤمن حدّ فاصل می آید؟! از کجا می آید؟! اگر قرار باشد با فرستادن هر پیغمبری ظفر و نصر و غلبه همراه باشد پس دیگر میزان برای ایمان و کفر از کجا برای انسان حاصل می شود؟! طرف تا پیش آن می آید یک نگاه می کند و فوت می کند مثل مارمولک می شود! آن یکی تا می آید چپ نگاه کند، یک نگاه می کند و سنگ می شود به دیوار! خب دیگر کافری نمی ماند، کسی نمی ماند! دیگر نه ابوسفیان می ماند و نه ابوجهل می ماند! می گویند تا به هر کسی نگاه کرد ...

خدا به حضرت ابراهیم علیه السلام علم غیب داد و نگاه کرد [دید] دارند آنجا کار خلاف می کنند. گفت: خدایا نسل این فلان فلان شده ها که دارند خلاف می کنند را از دنیا بردار! آنجا را هم نگاه کرد [و دید در آنجا هم کار خلاف می کنند، همین کار را انجام داد]. ندا آمد چه خبر است بابا؟! کمی چشمانت را باز کردیم داری کل خلاق را از ما می گیری! این را بگیر و آن را ببند و آن را فلان کن! بنده های من همین هستند، پس من توبه را برای چه گذاشتم؟! استغفار را برای چه کسی گذاشتم؟! اگر این طور است در هر خانه ای نگاه می کند باید آن را به هوا ببرد چون بالآخره کم خانه ای می ماند که ...! علی می ماند و حوضش! خدا می گوید: چه شده است چشمت را باز کردیم نمی توانی طاقت بیاوری؟! ما این همه داریم نگاه می کنیم، ملائکه ما دارند نگاه می کنند و چشم هایشان را می بندند! حالا مسئله به این کیفیت است.

اهمیت مسئله خطر فتوا دادن

این قضیه قضیه ای است که به خصوص برای یک فقیه در مقام اجتهاد و خیلی خطرناک تر و خیلی خطرناک تر در مقام افتاء [مهم است]، حالا اجتهاد برای خودش است ولی افتاء برای بقیه است. در مقام افتاء باید مواظب باشد بر اینکه نه تنها دین ربطی به او ندارد و به اندازه سر سوزنی ارتباط به او ندارد بلکه همه درست و صد درصد مربوط به صاحب العصر است والسلام! یک سر سوزنی ارتباط به ما ندارد و باید در مقام اجتهاد این را داشته باشد که ای امام زمان، اینکه الآن من دارم این مدرک و این مرجع را می بینم به خاطر این است که خودت گفתי بیایم و بینم والا من نفهمم و جاهلم و هیچی سرّ نمی شود! با این دید باید نسبت به

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۷۷.

مدارک و مراجع نگاه کرد آن وقت او هم لطف می کند و یا عین یا نزدیک به آنچه که مورد نظر اوست القاء می کند و دیگر سر از آنجا در نمی آورد که بگوید که وقتی دخترها در دانشگاه بروند برای اینکه دیگران نروند عیب ندارد که حجابشان را بردارند! دست شما درد نکند! عجب! یعنی همان که خود استعمار می خواهد و همان که کفر می خواهد! ما داریم با دست خودمان آنکه کفر می خواهد را انجام می دهیم، او هم همین را می خواهد که بی حجابی و ولنگ و وازی باشد و دربه دری باشد و هتک نوامیس و اینها باشد! یعنی الآن اگر امام زمان علیه السلام حضور داشت فتوا می داد: ای دختران مسلمان و شیعه در ترکیه! همه چادرهایتان را بردارید خلاص، راحت شوید که دیگر باکی بر شما نیست! زیرا اگر شما نروید آنجا اشخاص دیگر می روند.^۱ فردا هم به همین ملاک می گویند که شلوارهایتان را در بیاورید که اگر در بیاورید اشخاص دیگر در می آورند پس شما زودتر از آنها در بیاورید! ملاک همین است دیگر؛ ملاک این است که دیگران [چه فکر می کنند]! خودش هم مثل دیگران می شود! همه اینها به خاطر دور بودن از ولایت است همه اینها به خاطر این است که این مشکل و این معضل حل نشده است! ما در اینجا فقط باید صرف آگاهی و اطلاع را داشته باشیم ولی خودمان را همه چیز می دانیم!

به طور کلی و به خصوص در مبانی فقهیه، این مسئله اتفاقاً مسئله مهمی است که من این مطلب را اگر خدا توفیق بدهد به دنبالش هستم و وعده سر خرمن نیست و نبوده است و خودم پیگیر هستم! مطالبی که به طور کلی تا به حال مطرح می شده است، در کلیه مباحث نظری چه مباحث فقهی و [چه مباحث فلسفی] این یک چیزی است که به نظر من جای آن در فقه ما و در فلسفه ما خالی است و آن این است که مسائل فقهی ما فقط یک مسائل و روند خاص خودش را دارد که یک سری مدارکی هست حالا آیات، سنت، روایات، رجال و امثال ذلک باشد که این یک روندی دارد که شخص از یک نقطه به نقطه دیگر می رسد و طبعاً در این سیر گاهی اوقات به نتیجه می رسد و گاهی اوقات نتیجه خلاف برای او حاصل می شود، در مسائل فلسفی هم همین طور است.

یک سری مسائلی که فقط در جنبه فلسفه بحث می کند و نسبت به مطالب فلسفی، خشک و دودوتا

۱. سایت آیه الله مکارم شیرازی، بخش استفتائات:

سؤال: وظیفه خواهران دانشجوی مسلمان ترکیه و دیگر کشورها نسبت به رعایت حجاب در دو فرض زیر چیست؟ ۱. شرط گذراندن تمام ترم های دانشجویی در دانشگاه های تحت مدیریت آنها، رعایت نکردن حجاب شرعی است. ۲. شرط اتمام چندترم باقیمانده از رشته خاصی در دانشگاه ترک حجاب است.

جواب: با توجه به اینکه اگر دختران مسلمان و متدین دروس عالی را نخوانند تنها افراد بی بندوبار و لامذهب پسته ای مهم را اشغال می کنند، به افراد متدین اجازه داده می شود که حجاب را در خصوص مواردی که ضرورت دارد رعایت نکنند، ولی در غیر آن موارد حتماً مراعات نمایند.

چهارتا جلو می‌آید و مطالب را دسته‌بندی می‌کند. البته این روشی بوده که تا به حال بر این اساس بوده است. ما نسبت به مطالب دیگر یک هم‌چنین مسئله‌ای هم داریم.

تحول در بیان مسائل فلسفی

یکی از مسائلی که از مدت‌ها مورد نظر من بود و من می‌خواستم این را نسبت به مسائل فلسفی اعمال کنم - اگر خدا بخواهد و شاید یک مقداری از حجم اشتغالات ما کم شود ما به این قضیه پردازیم البته اگر خدا بخواهد - آن این است که مسائل فلسفی همراه با سایر جهات و آن حقایق خارجی نفس‌الأمری چه در مسائل تکوینی یا مسائل تشریحی و امثال ذلک مورد بررسی قرار بگیرد یعنی همراه با آن باید این مسائل مطرح باشد. یک فیلسوفی که می‌خواهد نسبت به مسئله علت و معلول بررسی کند بدون اطلاع بر اعجاز انبیاء و خوارق عادات نمی‌تواند این مسئله را بررسی کند یعنی اگر یک شخصی بیاید و کنار ... بله، ممکن است یک شخصی بیاید و مسئله علیت را فقط از یک دریچه یا در مقام استعداد و فعلیت همین‌طور یا به‌خصوص حالا در حرکت جوهری و اینها که در آنجا صحبت شد [مطرح کند]، اگر انسان بخواهد بررسی کند نمی‌تواند من حیث‌المجموع فقط و فقط براساس مشاهدات عینیۀ روزمره خودش نگاه کند زیرا پدیده‌هایی که اتفاق می‌افتد فقط منحصر در یک مجرا نیست. ما یکی از آنها را می‌بینیم که الآن این درخت سبز می‌شود باغبان می‌کارد یک نهال بوده بعد بالا می‌آید این یکی از آنهاست. هزاران هزار پدیده داریم که این پدیده‌ها از دیدگان ما غائب است و پدیده خارج است، مگر نباید مبانی فلسفی ما براساس حقایق و عینیت تکوینی خارجی باشد؟!

نقد نظریه علامه طباطبائی در مسئله علیت

وقتی علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - در مسئله علیت به این نقطه می‌رسد که علیت فقط برداشت زمان است ولی نفس آن حقایق عرضیه که عبارت از تبدل جوهر به جوهر دیگری تا وصول به آن فعلیت است باید باشد،^۱ وقتی به این نتیجه می‌رسد از کجا می‌رسد؟! از همین برداشتی که نسبت به وقایع خارجی که انسان پیدا می‌کند و می‌خواهد این وقایع خارجی را در ماوراء الطبیعه تسری بدهد می‌رسد ولی وقتی که انسان از دیدگاه دیگری می‌خواهد به این قضیه نگاه کند و خودش مشاهده می‌کند یا خودش تجربه می‌کند یا خود آن شخصی که می‌خواهد نظریه بدهد تجربه این مسئله را می‌کند و یک خارق عادت از او سرزنند یا اینکه نه، خودش مشاهده می‌کند و مطلب را می‌فهمد و یا اینکه از او سؤال می‌کند و به کُنه مطلب

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مهر تابان، ص ۳۷۵.

می‌رسد که قضیه این‌طور نیست و اصلاً تبدل جوهر به جوهری نیست، تبدل یک جوهر به جوهر دیگر است همین! دیگر بین این دو فاصلی نمی‌تواند بیفتد آن‌وقت از اینجا پی می‌برد به اینکه در تحقق اعیان خارجی برای رسیدن به یک فعلیت و یک صورت، نیاز به حصول جوهر **متدرجاً الحصول** نیست. الآن یک مرتبه یک نظریه فلسفی زمین تا آسمان تغییر پیدا می‌کند. این از کجا پیدا می‌شود؟! وقتی که این را می‌بینی این را هم بین نه‌اینکه تنها این را ببینی! این را هم بین، این را هم بین، این را هم بین!

امام رضا علیه‌السلام که به صورت اسد بر قماش اشاره می‌کند،^۱ امام رضا چه می‌کند؟ آیا سلسله طولیه را طی می‌کند [یا] سلسله عرضیه را [طی می‌کند]؟ عرضیه کجا بود؟! خاکی نیست، صورتی نیست، مسئله‌ای نیست و هیچی نیست! اگر به امام رضا بگوید: این صورت را تو خلق کردی...، آیا **نَعُوذُ بِاللَّهِ** حضرت بالأخره نسبت به فعلی که انجام می‌دهد شاعر هست یا نه؟! خودش شاعر بر این است که این اراده او اولاً به چه تعلق گرفته است و ثانیاً به چه چیزی و **هَلُمَّ جَرّاً**. اگر از حضرت سؤال کنی - من دارم از طرف حضرت جواب می‌دهم! - حضرت هم می‌گوید: من یک اراده بیشتر نکردم و این صورت را تبدیل به عینیت کردم تمام شد!
تلمیذ: تبدل آن مضغه و علقه که قرآن ناظر به آن است، قرآن در اینجا چه مطلبی را می‌خواهد ارائه بدهد؟

استاد: می‌خواهد سیر تکوینی‌اش را بگوید.

تلمیذ: نسبت به شیر که سیر تکوینی نیست!

استاد: خب آن یکی و این هم یکی!

تلمیذ: قرآن می‌خواهد یک قاعده کلی ارائه کند.

استاد: آن قاعده کلی چیست؟

تلمیذ: البته من مؤید نیستم، از باب اینکه خود قرآن دارد این بحث حرکت [را مطرح می‌کند]!
استاد: اگر می‌خواست قاعده کلی ارائه کند نمی‌آمد قضیه حضرت عیسی علیه‌السلام را بگوید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ﴾^۲ کجای این قاعده کلی است؟! اتفاقاً می‌خواهد خرق قاعده کلی کند. یا در قضیه آدم که نمی‌آید این قضیه را مطرح کند ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۳.
تلمیذ: آنجا می‌خواهد چه بگوید؟ می‌خواهد چه مطلبی را ارائه بدهد؟

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۶۷. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۹۹:

«تحقیقاً مثل عیسی در نزد خداوند، مثل آدم است.»

۳. سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. افق وحی، ص ۱۵۷:

«زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبه استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم آنگاه در برابر او سجده آورید.»

استاد: سیر حرکت نفس از عالم جمادی به سمت عالم انسانی، می‌خواهد این را در اینجا بیان کند که این نفس قدرت و قابلیت این را دارد که از یک وجود غیرمتحرک به حیات حیوانی، کم‌کم متبدل شود تا به آن مرتبه انسانی برسد.

تلمیذ: نفس ناطقه‌ای که نبوده است!

استاد: چرا نبوده است؟!

تلمیذ: یعنی نفس ناطقه با نطفه بوده است؟

استاد: نفس ناطقه، نطفه بوده است دیگر! نفس ناطقه همان نطفه است که در سیر این قضیه به اینجا می‌رسد.

صحبت ما در همین روزها در این بود که وقتی شما مسئله زمان را بردارید، تمام این حقایق خارجیه در اینجا به صورت یک امر ثابت در خواهد آمد؛ همان‌که قرار است راجع به آن صحبت کنیم. آن امر ثابت از یک حقیقتی که در طول این سیر، نهایتش اوست نشئت می‌گیرد ولی ما آن نهایت را نمی‌بینیم بلکه قدم اول را می‌بینیم و بعد باید برای قدم دوم که علقه است منتظر بشویم و بعد برای مضعه منتظر بشویم و همین‌طور ﴿فَكَسَوْنَا آلَ عِزْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾^۱ باید برای دیدن اینها به انتظار بنشینیم.

حالا در خود نفس الامر هم الآن این مسئله معدوم است یا اینکه این مسئله در خود نفس الامر محقق است؟ خدا می‌خواهد در اینجا بفرماید: آن حقیقت ثابت نفس‌الامری چطور در بستر زمان و چطور در بستر مکان و چطور در بستر اعیان خارجیه مراتبی را طی می‌کند. این یک مسئله هست. از آن طرف اراده او هم نسبت به مسئله و امر دیگری هست. این امر به این مسئله **متدرج الحصول** در بستر زمان تعلق می‌گیرد. یک مطلبی هم بالاتر از این است که ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ وقتی امر به ماده «كُنْ» تکوینیه «تعلق بگیرد، این «كُنْ» تکوینیه «آن «يَكُونُ» تکوینیه» را به دنبال دارد و بدون اینکه این مقدمه طی شود، هر دو یک اراده هست؛ یک اراده از تبدیل یک صورت به صورت دیگر بدون فاصله صورت دیگر است و یک اراده [اراده] از تبدیل یک صورت به صورت دیگر با طی **آلاف من الصور العينية و صور الخارجيه** است، هر دو یکی است و هر دو یک مسئله است. اتفاقاً این مسئله برای این مطرح شده است تا انسان اراده و قدرت مشیت خدا را در یک طریق نداند؛ ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۳ ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ یعنی «فی

۱. سوره مومنون (۲۳) آیه ۱۴. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

۲. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی که اراده کند چیزی را، به او می‌گوید هست شو، پس هست می‌شود.

۳. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱.

کلّ دورِ هو فی شأن» امروز به این نحو است و فردا به نحوهٔ دیگر است و هر دو در واقع یکی است و این مسئله نسبت به این قضیه است.

این معجزهٔ امام باید در طیّ این مطالب فلسفی بیاید، این واقعه بیاید و این مسئلهٔ تجرد و اینها بیاید لذا من یک طرحی که در این مسئله دارم - اگر یک قدری و کمی از مسائل که در دست داریم تخفیف پیدا کند - در اینجا خلاصه به یک شکل دیگری به طور کلی فلسفه و عرفان نظری مطرح می شود اصلاً غیر از آنچه که در این ۱۴۰۰ سال مطرح بوده است یعنی یک فلسفهٔ عینی و یک فلسفهٔ ملموس که انسان این فلسفه و مبانی را با وجود خودش حس کند یعنی مشهود و وجدانی او بشود و به او اطمینان ببخشد و صرفاً مسائل خشک و جامد نباشد، چه در عرفان نظری و چه در عرفان [عملی]! منتها در مسئلهٔ عرفان نظری باید به مبانی و مدارک و مراجع‌ای مراجعه کرد که آنها مقطوع و معلوم هستند و در آنجا به هر چیزی نمی شود تمسک کرد و یک قدری قضیه اش مشکل تر و دقیق تر می شود چون در مباحث شهود و کشف و اینها می رود که آنجا باید ملاحظات خاصّ خودش را داشته باشد، این یک مسئله نسبت به این بود.

لزوم تحول در بیان مسائل فقهی

و اما مطلب دیگری که بعداً مورد نظر من بود و کم کم همین طور پیش آمد این بود که نسبت به مسائل فقه هم قضیه همین است یعنی وقتی که یک مرجع و مجتهدی می خواهد یک مسئلهٔ فقهی را بررسی کند نباید فقط صرفاً روایت را ببیند یا صرفاً یک مبنای اصولی را مدنظر قرار بدهد یا صرفاً آیه‌ای را [بررسی کند] بلکه باید ملاک و مناط حقیقت این مبنای تکلیفیه برای این مجتهد روشن و مشخص بشود و بعد با آن ملاک بتواند در مسائل نسبت به یک مطلبی فتوا بدهد و اجتهاد کند. ولی لازمهٔ آن این است که به جوانب و اینها بتواند اطلاع داشته باشد. جای این مطلب خالی بود یعنی جای این قضیه خالی است که چطور انسان می تواند این مسئله را دریابد؟ انسان می تواند مسائل مختلفی را ببیند. فلان شخص در فلان جا باینکه عالم بود این طور حکم کرد و در فلان قضیه طور دیگری [حکم کرد]. همین مسائل شخصیه‌ای که ما در روایات داریم و بسیاری از مواردی که ما در اخبار مشاهده می کنیم، اینها همه به همین قضیه برمی گردد یعنی به اینجا برمی گردد که ما فقط صرفاً یک ظهوری را می بینیم و یک قضیه و مسئله‌ای را می بینیم و بعد می خواهیم آن را گسترش بدهیم و از آن حکم کلی استنباط کنیم درحالی که اگر اطلاع داشته باشیم [این طور عمل نمی کنیم]!

ما الآن مشاهده می کنیم افرادی از بزرگان مثل مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هستند که اینها مطالب

مختلفی نقل می‌کنند و چه بسا متضاد! همه اینها برای چیست؟! فرض می‌کنیم که همه اینها درست است یعنی واقعاً این منقول صحیح بوده ولی صحبت در این است که چون توجه‌ای به فضای موجود نداشتند و با روحيات و خصوصیاتشان آشنایی نداشتند، این مسئله را به همه افراد سرایت می‌دهند و می‌گویند که ما با آقا در فلان مجلس شرکت کردیم و ایشان به صاحب‌خانه گفتند: شما فلان کار را انجام بدهید. [صاحب‌خانه] سؤال کرد که اشکال ندارد؟ ایشان گفتند: نه خیر هیچ اشکالی ندارد! درحالی‌که در فلان جا می‌گویند: نه، یعنی از همین قضیه سؤال می‌شود، می‌گویند: نه، نباید انجام بدهید! خب این تناقض است! درحالی‌که در این گونه مطالب بنده خودم بودم، چرا از دیگری بگویم؟ بنده خودم در بسیاری از موارد بودم و می‌دیدم. الآن این موضوع، موضوعی است که شرایطی که این مسئله در آن شرایط قرار دارد، اقتضای این مسئله را می‌کند. اگر ما هم یک هم‌چنین اشرافی داشتیم در یک هم‌چنین شرایطی ما هم هم‌چنین حکمی می‌کردیم. رسیدن به این مطالب، محل و جایی برای صحبت و تأمل و اینها دارد.

جواز خراب کردن موقوفات به خاطر توسعه حرم امام رضا علیه‌السلام

در [رساله اجتهاد و تقلید] قضیه رفتن آن عالم در مشهد - در زمستان بود و خودم آنجا بودم - که راجع به وقف و آن مساجد و مدرسه‌های خیرات‌خان که وارد در حرم و صحن و اینها شد سؤال کرد هست. ایشان این‌طور جواب دادند که وقتی زوار امام رضا علیه‌السلام احتیاج به مکان دارند، باید این مکان برای آنها حاصل شود. **طیّ المکان** که نداریم تا توسعه در مکان پیدا شود و این مدرسه پانصد متر جایش را عوض کند! یک زلزله بیاید و زمینش را بردارد و به آنجا ببرد و یک زمین دیگری جایگزین آن شود، این را که نداریم! مدرسه سر جایش هست و الآن زوار امام علیه‌السلام در مضیقه هستند و وقتی که در مضیقه هستند، چطور می‌شود که اینجا این زوار در مضیقه باشند و مسئله هم مسئله وقف باشد؟! یک مجتهد عادی باشد می‌گوید: آقا وقف است و حرام است، فوقش زیارت امام رضا علیه‌السلام مستحب است!

یک کسی در یک جا بود و می‌گفت: نماز جمعه واجب است و زیارت امام مستحب است یعنی زیارت امام نروید! در یکی از این شهرهای جنوب بود. می‌گفت: زیارت امام مستحب است ولی نماز جمعه واجب است، بلند شوید و به نماز جمعه بیایید! یکی هم مسائل را این‌طوری بیان می‌کند! درحالی‌که آن کسی که به حاقّ دین رسیده باشد امام را اصل می‌داند! امام رضا اصل است و نماز، روزه، وقف، جهاد، حج، زکات و خمس فرع است! اصل امام رضاست، این اصل است! نماز و حج باید بر محوریت این اصل شکل خودش را

^۱. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۴۲.

پیدا کند! امام رضا را عرض کردم نه بنده و امثال بنده، نه خیر! بر محوریت امام رضاست که حج، زکات، نماز و صوم باید جایگاه خودش را پیدا کند، همه اینها بر محوریت امام رضا و امام زمان علیهما السلام است که باید [جایگاه خود را] پیدا کند و آن اصل می شود و همه فروع می شوند! وقتی همه فروع شد خب فرع مترتب بر اصل است و اگر در یک جا برای اصل یک حکم خاص پیش آمد، فرع هم متأثر می شود.

ببینید این را ایشان می فهمد و او دارد چه می گوید؟! او فقط کتاب لمعه را باز کرده است و **بابُ الوقف** **يَحْرُمُ تَبْدِيلُ الْوَقْفِ فِي غَيْرِ الْوَقْفِ الشَّخْصِيِّ مِنْ مَوْقِعٍ إِلَى مَوْقِعٍ أَبَدًا** را خوانده است! دیگر هیچ چیزی نخوانده است، نه از امام رضا سر در می آورد و نه می داند که... بلکه [فقط می گوید:] وقف دو گونه است؛ یک وقف عام داریم و یک وقف خاص؛ در وقف خاص تبدیل جایز است و در وقف عام به هیچ وجه من الوجوه جایز نیست! خشک و جامد جلو آمده اند و بعد هم از آن طرف نگاه می کند و می بیند روایت داریم که پیغمبر فرمودند: «پاره تن من در طوس هست و هر کسی او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود یا ثواب [حج] می دهند»^۱ نگفته که واجب است! گفته که هر کسی [امام رضا را] زیارت کند خدا به او ثواب می دهد پس این مستحب است و آن تصرف در وقف حرام می شود، زیارت امام رضا علیه السلام مستحب می شود! بنابراین در این صورت این مستحب نمی تواند با واجب تقابل کند پس وقف، زیارت امام رضا را کنار می زند! معنای کنار زدن چیست؟ نه اینکه معنایش این است که زیارت به طور کلی نیست؛ یعنی آن فضایی را که برای التجاء و رجوع مردم هست، آن فضا را سلب می کند و زوار در مضیقه و ناراحتی قرار می گیرند! واقعاً اگر الآن وضعیت حرمها مثل همان وضعیت زمان شاه بود که ما می رفتیم، با این ارتباطات اصلاً مگر امکان [زیارت] بود؟! چطور مردم می توانستند از درون مسجد گوهرشاد بیایند و بروند؟! آن موقع که ما می رفتیم اصلاً وسایلی نبود و مردم [زیاد نبودند]، ما با چه فشاری می رفتیم و این فاصله بین دو صحن را طی می کردیم! مگر با آن امکان و با آن طُرقات و با آن فضا امکان داشت که این جمعیت از ایران، سعودی، کشورهای دیگر و از خارج، همه اینها برای زیارت امام رضا بیایند و بتوانند بروند و در فشار قرار نگیرند؟! چه کسی گفته است که زائر باید در فشار قرار بگیرد؟! باید بهترین امکانات را برای زائر امام رضا علیه السلام قرار داد! باید جا داد؛ باید به زائر امام رضا مجانی جا داد! باید مجانی غذا داد! اینها برعهده حکومت اسلام است که زائر ائمه را این طور تجلیل کند! امام رضا کم پول ندارد، تا بخواهید پول دارد و اینها همه برای زوار و آن کسانی است که [به زیارت] می آیند! باید حکومت زوار ائمه را اسکان و غذا بدهد و بهداشت آنها را انجام بدهد. حالا مسافرت های دیگر [نیازی به این کار

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، بابُ ثوابِ زيارَةِ النَّبِيِّ وَ الْأَيْمَةِ صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ، ص ۵۸۵:

«وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «سَتَدْفَنُ بَضْعَةً مِنِّي بِأَرْضِ خُرَّاسَانَ لَا يَزُورُهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ حَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ.»»

نیست]؛ طرف می‌خواهد تایلند برود خب هر غلطی می‌خواهد برود بکند به جهنم! ولی برای کسی که می‌خواهد به زیارت امام رضا و امام حسین علیهما السلام و زیارت مکه و مدینه برود مسئله فرق می‌کند، خیلی فرق می‌کند! می‌فهمید چه می‌گویم؟! متوجه هستید؟! حاکم اسلام باید برای اینها ایجاد رفاه کند نه اینکه بیشتر از آنها پول بگیرد! [بگوید:] حالا که دارند [زیارت] می‌روند پس بیشتر پول بگیریم و مسائل را [سخت‌تر] کنیم. اینها باید درصدد احیاء و تعظیم شعائر ولایت قرار بگیرند چون همه هستی ما صاحب الزمان و صاحب الأمر و مظاهری است که در این ولایت قرار گرفته است در بقاع ارض قرار گرفته است؛ یک مقداری در عراق و یک مقداری در اینجا؛ امام رضا، حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها، حضرت عبدالعظیم حسنی و سایر امکانه‌ای که در اینجا هست. حضرت عبدالعظیم حسنی که حضرت [در مورد زیارت ایشان] می‌فرماید: «مَنْ زَارَ **عبدالعظیم کَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا**»،^۱ این [روایت] از امام و از معصوم آمده است، این مسئله و قضیه شوخی نیست! اینها چیزهایی است که برعهده حکومت اسلام است؛ اینکه بیاید و اینها را رشد و ترویج بدهد و مسئله ولایت را در نفوس زنده کند! باید بهترین امکانات را در اختیار زوار امام رضا قرار بدهد. [قیمت] بلیط هواپیمای مشهد باید از همه هواپیماها کمتر باشد تا افراد به آنجا بروند! می‌خواهید اضافه کنید، بلیط‌های مسافرت‌های خارج و ولنگ و وازی‌ها را اضافه کنید، هرچه می‌خواهید اضافه کنید بکنید! برای امام رضا باید کم کرد! باید بهترین قطارها را برای مشهد قرار داد! باید بهترین اتوبوس‌ها را برای آنجا قرار داد! نه اینکه اتوبوس‌های [فرسوده را برای مشهد] بگذارند و آن [خوب‌ها] را برای اصفهان و شیراز و نمی‌دانم آن چیزها قرار دهند.

ببینید دیدگاه چقدر تغییر می‌کند و چقدر باید عوض شود! حالا چندتا هم زیارت نمی‌روند خب نروند! برای چندتا که آدم [این‌طور نمی‌کند]، مسئله این است! اگر برای فقیه این دیدگاه حاصل شود آن وقت این قضیه در همه استنباطاتش فرق می‌کند، فقط اختصاص به مدرسه خیرات‌خان و توسعه صحن‌های امام رضا علیه‌السلام پیدا نمی‌کند.

در همان زمان سابق یادم هست وقتی که «ولیان»^۲ آمده بود و تخریب می‌کرد بسیاری از افراد علیه اینها اعتراض کردند. یک دفعه پیش مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - آمدند و گفتند که ولیان آمده و خانه‌ها و وقفی‌ها را تخریب کرده است. ایشان فرمودند: پس این صحن و سرای امام رضا چطور باید توسعه پیدا کند؟!

۱. کامل‌الزیارات، ص ۳۲۴، باب ۱۰۷؛ سفینة البحار، ج ۶، ص ۳۰؛ منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۳۹۱.
 «عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الرَّيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: **أَيْنَ كُنْتَ؟ فَقُلْتُ: زُرْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.** فَقَالَ: **«أَمَا إِنَّكَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»**»

۲. «عبدالعظیم ولیان» زاده ۱۳۰۴ در تهران، فوت ۱۳۷۳ در آمریکا، وزیر تعاون و امور روستاها، وزیر اصلاحات ارضی و مدتی استاندار استان خراسان و نایب‌التولیه استان قدس رضوی در زمان پهلوی دوم بود. (محقق)

از آسمان که نمی‌شود بیاید! باید زمین اضافه شود و همین زمین باید [وسیع] شود! بله، حالا به‌خاطر اینکه وابسته به دستگاه بود، به او فحش هم می‌دادند! حالا اگر ما در این زمان باشیم نباید همین کار را انجام بدهیم؟! باید نفس این کار را انجام بدهیم، اگر نکنیم چه کار کنیم؟! پس چه توسعه‌ای پیدا کند؟! پس چگونه توسعه پیدا کند؟! بالأخره این هم یک مسئله است. مسائل اجتماعی و اینها که دیگر آن و این نمی‌خواهد، باید این مسائل انجام شود! این قضیه، قضیه‌ای است که به‌طور پراکنده مطرح شده است.

شرایط امام جمعه

من یک هم‌چنین طرحی را دارم ولی نخواستم در کتاب صلاة جمعه مرحوم آقا - چون بالأخره اولین چیز [چاپ] بود و برای ایشان بود - این قضیه را اعمال کنم لذا حواشی که در آنجا زدم، همه فقط صرفاً حواشی فقهیه هست. البته در لابه‌لای آن‌هم اگر ببینید مسائل مربوط به آن چیزها مطرح شده است؛ امام جمعه باید چه بگوید و چه مسائلی را مطرح کند و در مسائل اخلاقی چه باید بگوید، آنجا یک مطالبی را خلاصه گفتیم که [امام جمعه] باید مستقل باشد و از خودش باید چیز کند و نباید مطلبی را بر او تحمیل کرد بلکه باید خودش از روی فهم خودش و از روی اطلاع خودش آنچه را که صلاح می‌داند؛ صلاح افراد و صلاح جامعه و صلاح ابقاء حکومت اسلام می‌داند را بیان کند. آنجا مطالبی را عرض کردم^۱ ولی باز خیلی جای صحبت داشت که حالا من آنها را برای بعد گذاشتم.

کیفیت سیر استنباط و اجتهاد

اگر خدا توفیق بدهد. این نکته‌ای را که عرض کردیم در اجتهاد و تقلید مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - که در دست [چاپ] داریم اعمال می‌کنیم البته اینجا هم جایش خیلی زیاد است منتها حالا إن شاء الله تا خدا چه موقع به ما این توفیق را بدهد که بتوانیم. واقعاً این مسئله اجتهاد و تقلید خیلی فکر مرا گرفته است و با توجه به سایر کارها و مسائل دیگر همین‌طور مانده است و حالا دیگر اگر خدا بخواهد این را بیان کنیم. خیال می‌کنم این به این نحوه و به این کیفیت یک تلنگری خواهد زد و شاید یک تکانی به نحوه سیر و کیفیت سیر استنباط و اجتهاد بدهد و از نقطه نظر کیفیت اطلاع مجتهد بر مبانی و ورود در مطلب که از کجا وارد شود و ورودی کجا باشد و خروجی کجا باشد خیلی تأثیر دارد. یک دفعه ممکن است بیان یک قضیه و یک حکایت به‌طور کلی در مقام استنباط برای آن مجتهد اصلاً نتیجه را چیز دیگری حاصل کند و بعد هم دیگر ولنگ و

^۱. ترجمه صلاة جمعه، ص ۵۱.

وازی‌ها و اینها این قدر به وجود نمی‌آید و کار کمی حساب و کتاب و نظم پیدا می‌کند.

تلمیذ: به فرموده شما بر اساس شرایط وارد شده است مسئله‌ای که برای ما اتفاق می‌افتد یا خواهد افتاد باز هم لا تعد و لا تحصی است چگونه انسان می‌تواند قضایای کلیه را با محدودیت مدارک برای تمام اینها استخراج کند؟

استاد: «**الأمور مرهونةً بأوقاتها**»^۱... تکالیف و خود همین استنباط هم یکی از همین [امور] هست، مرهون به استعداد و اطلاع خود شخص هست. ما که نمی‌گوییم که معصوم هستیم، ما می‌گوییم: به قدر امکان نسبت به آن حقایق و حوادثی که در بیان این تکلیف از ناحیه امام علیه‌السلام دخیل بوده است اطلاع پیدا کنیم، ما می‌خواهیم این را بگوییم. و اما اینکه در نفس ملکوتی امام علیه‌السلام چه می‌گذشته است، ما که خبر نداریم امام برای چه این مطلب را فرموده‌اند و چه علتی داشته است که در اینجا این حکم را کرده‌اند، به آن میزانی که فرد بتواند اطلاع پیدا کند و برای او اطمینان پیدا بشود! اگر اطمینان پیدا نشد نباید بگوید، مگر مجبور است استنباط کند؟! چه کسی گفته است که هر شخصی که وسائل را باز می‌کند، برای مردم فتوا بدهد؟! تمام اینها فرض بر این است که انسان اطمینان قلبی پیدا کند بر اینکه این حکم و نتیجه‌ای که به آن رسیده است، نتیجه موافق با آن مکنون امام بوده است. حالا برحسب آن فهم و سیر و جودی خودش! لعل اینکه بعداً این مسئله تغییر کند و بعد با گذشت زمان و پخته شدن بیشتر، دوباره رأیش تغییر پیدا کند. پس این همه اختلاف در فتاوا که هست برای چیست؟!

تلمیذ: آنها که این قاعده را قبول ندارند!

استاد: خب ما هم همین طور و ما هم برحسب همین! اگر ما بر همه امور اطلاع داشتیم دیگر حکم لا یتغیر خواهد بود ولی نه، مجتهد با وضع فعلی و با شرایط فعلی و با نقائص فعلی، این چه روشی است؟ آیا روشی است که تابه‌حال بوده است یا این روش است؟ این روش أقرب است، من نمی‌گویم که این صددرصد منطبق هست بلکه می‌گوییم: این أقرب به واقع است و این چیزی است که تابه‌حال نبوده است یعنی در کتب فقهی از اول فقط از کتاب طهارت تا آخر دیات این حکم را نقل می‌کند و فتوا را نقل می‌کند و بعد هم استدلال می‌کند حالا چه شرایع باشد، چه جواهر باشد، چه لمعه باشد، چه خلاف باشد یا هر چه می‌خواهد باشد این است که امام این را فرموده‌اند و فلانی این را می‌گفته است و مسئله این است! فقط نفس تکلیف و نفس حکم در این کتاب‌ها گفته می‌شود، خشک! این کتاب و این روایت، حالا یا روایات متضاد نقل می‌شود یا نمی‌شود. تازه در جواهر همه را هم نمی‌آورد و بعضی‌ها را می‌آورد، ایشان (صاحب جواهر) گزینشی نقل می‌کند و بعد هم با آن کیفیت خیلی ناقصی که خودتان می‌بینید که دیگر چطوری وارد مسئله می‌شود، در همان جایی که جای عمق دادن است یک دفعه می‌گوید: **والله العالم** و مسئله را تمام می‌کند و می‌رود و با یک تشکیکی قضیه

^۱. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۹۳.

ختم می شود ولی اگر قرار باشد بر اینکه یک فقیهی بخواهد **باب الطهاره** بنویسد دیگر در آنجا فقط یک روایت نقل نمی کند بلکه در آنجا وضعیت و کیفیت طهارت و آنچه که راجع به آن آمده است [را می آورد] که در همان طهارت و کسب طهارت و نظری که امام علیه السلام نسبت به طهارت دارد خیلی مسائل هست؛ موارد مختلف، کیفیت انفعال شیء که قلیل باشد، غیر قلیل باشد، از مایع ها باشد و کیفیت میعان. مثلاً اگر مایعی باشد یک فضله در آن بیفتد، همه مایع نجس می شود یا فقط یک محدوده خاص نجس می شود؟ میزان میعان باید چقدر باشد؟ آیا قابل تسری است؟ حالا این فقط طهارت است، چیزهای دیگر که حالا خیلی چیزهای مهمی است که انسان با توجه به برداشت امام از مسائل مختلف در باب طهارت به دست بیاورد که اینکه حضرت می فرماید: انفعال، منظور از انفعال چیست؟ منظور از قلیل بودن چیست؟ منظور از میعان چیست؟ میزان غلظت میعان به چه نحو است؟ اینها همه چیزهایی است که یک دفعه ممکن است مسئله برای انسان یک حکم خلاف آنچه که تابه حال مطرح بوده است را حاصل کند و این به چه می ماند؟ این وابسته به این است که انسان نسبت به قضایا، حوادث، پدیده ها، مطالب [چگونه عمل کند و] خودش و کیفیت برخورد بزرگان با این گونه مطالب به چه نحو و به چه کیفیت است؟ مسئله این است!

الآن اگر یک فضله در آب بیفتد همه می گویند: آب نجس است و برنج هم نجس است چون این در همه سرایت کرده و تمام شده رفته است! درحالی که در واقع قضیه این طور نیست و فقط یک محدوده خاص خودش را دارد و بقیه پاک است. حالا به دست آوردن این مسئله [مهم است]! گاهی اوقات انسان ممکن است خودش از یک مسائل شخصی به یک نتایجی برسد و از تجربیات شخصی خودش با افراد به این مسئله برسد. پس آن وقت نشان می دهد که آنچه که در روایات هست که اگر دارد: همه نجس است، آن چیز دیگری بوده است. و عین اینکه ما الآن داریم مشاهده می کنیم نبوده است، آن یک ضربان و انتشاری داشته و چیز خاصی نبوده است. این بینش و انبساط فکر به واسطه یک اشرافی به وجود می آید که این اشراف، ملزوم اطلاع بر حوادث و قضایایی است که در ارتباط با این مطلب می تواند قرار بگیرد.

تلمیذ: این دیگر فوق کلام امام است!

استاد: نه نه، عین کلام امام است! کلام امام در این زمینه بوده است، ما کلام امام را نفهمیده ایم!

تلمیذ: شما اصالة الإطلاق با وجود مقدمات حکمت را جاری نمی کنید!

استاد: یکی از مقدمات حکمت عدم البیان است در صورتی که ما می گوئیم: در آنجا بیان هست منتها بیان از دیدگاه شما مخفی است. وقتی که در قضیه علی بن یقظین امام علیه السلام به او دستور می دهند که به این کیفیت عمل کن،^۱ شما در اینجا چه مطلبی را استنباط می کنید؟ افراد دیگر باشند می گویند: یک واقعه شخصی

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۸۸؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۷۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سیره

است، از آن طرف هم او موسی بن جعفر علیهما السلام است و ما نه اطلاع داریم و نه هیچی، در اینجا تقیه است و تقیه هم خلاف **ما أنزل الله** است و **ما أنزل الله** فقط بر حسب آن است که شیعه دارد انجام می دهد و در آنجا به خاطر حفظ دماء، امام بر خلاف **ما أنزل الله** به نحو موقت در اینجا حکم خلاف را تشریح فرموده است! وقتی که آن مسئله تمام شد، آن به حالت اول و به کیفیت اول برمی گردد، این آنچه گفتیم. و دیگر قابل تسری و قابل چیز نیست و این مسئله مربوط به امام است.

اگر در همین مسئله دیدگاه شما نسبت به این مسئله تقویت شد، اصلاً خودتان می توانید موارد دیگری را استنباط کنید! نه فقط در اینجا، در فلان قضیه فلان زن می خواهد فلان کار را انجام بدهد، [می گوید:] حالا در این موقعیت اشکال ندارد! فلان مرد، می خواهد فلان کار را انجام بدهد، [می گوید:] در اینجا عیب ندارد! اینکه دیگر علی بن یقظین و هارون نیست. مجتهد با توجه به آن ملاکی که در کیفیت وضو به دست می آورد، در اینجا خود او می تواند مواردی را که اگر امام علیه السلام هم بودند این طور دستور می دادند، او می تواند به آنجا برسد البته باید نسبت به این قضیه اطمینان پیدا کند.

تلمیذ: فرقتش با قیاس کمی خطرناک می شود!

بررسی مسئله عرف

استاد: آنجا دیگر بله، آنجا دیگر باید در این مسئله مراعات کرد و به آن ملاک رسید و بعد از اینکه انسان به آن ملاک رسید، می تواند این مسئله را با قیاس فرق بگذارد و جدا کند، اگر برسد! لذا قبل از اینکه به آنجا برسد نمی تواند انجام بدهد من نگفتم که ...! لذا گفتم که هرکسی نمی تواند وسائل را باز کند و فتوا بدهد ولی کسی که این مجرا و این جریان را طی کند با این سرمایه ای که دارد و با حفظ آن اصول، می تواند به آن اطمینان برسد.

تلمیذ: ولو عرف این را متوجه نشود! مثلاً از لحاظ باطنی کسی به آن اتحاد وجودی با امام رسیده است و می گوید: من مطمئن هستم که این منصوص العلة است و علت حکم برای من این است ولو اینکه عرف برداشتی از این روایت ندارد!

استاد: [عُرف برداشتی از این روایت] نکند!

تلمیذ: آن مسئله شخصی نمی شود؟

استاد: نه!

تلمیذ: این استنباط ماست چون من به یک مقام عرفانی [رسیده ام]!

استاد: خود عرف این را از ما می گیرد! ما داریم برای عرف تکلیف تعیین می کنیم. عرف بر این اساس

جلو آمده و به اینجا رسیده است. مثلاً الآن در عرف قبل از اینکه ما بخواهیم این مسائل را این طور واضح مطرح کنیم، عرف از مسئله کافر چه می فهمد؟ از مسئله طهارت نصاری چه می فهمد؟ ما این را برای آن تعیین کردیم! زمان شاه شخصی یک مسیحی در منزل آورده بود، وقتی مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می خواست برود، [آن شخص] آرام به مرحوم آقا گفت: آقا دستتان را آب بکشید مثلاً مصافحه کرده بودند. این آدمی که [مغازه دار] است چه می فهمد؟! این عرف است و ما برای این عرف تعریف کردیم که مسیحی و یهودی نجس است! وقتی که ما فرهنگ را عوض کنیم، عرف هم عوض می شود و دیگر هم چنین فرهنگی نخواهد داشت.

تلمیذ: فرمایش سابق شما بر این بود که احکام باید بر اساس عرف صادر شود.
استاد: نه این مسائل عرفی آن طور نیست، آن دوتا است! مفاهیم عرفی و سلاست آن و همان متفاهم و اینها، چون رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم با عرف صحبت می کند. این قضیه فرق می کند، این ملاک احکام است.

تلمیذ: آیا عرف در تشخیص موضوع مثل تشخیص جرم مجرم دخالت دارد؟
استاد: بله!

تلمیذ: پس نظر حضرت عالی غیر از آن چیزی هست که الآن مرسوم است؟

اهمیت مسائل فقهی در اعراض و دماء و نفوس

استاد: بله! اصلاً خیلی مسائل زمین تا آسمان تغییر می کند! زمین تا آسمان تغییر می کند! قضیه فقط به نماز و روزه ختم نمی شود بلکه به دماء و نفوس و اعراض برمی گردد. آنجاها را می خواهیم چه کار کنیم؟ صاف بگوید: فلانی اعدام! یعنی چه اعدام شود؟! تا یک حرف می زند، [می گویند:] مرتد و محارب است. یعنی چه؟! این ﴿الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ﴾^۱ از کجا درمی آید؟! ﴿يُحَارِبُونَ اللَّهَ﴾ لا يُحَارِبُونَ! و همین مسائل است که صدای همه درآمده است! خیلی قضایا... هرکسی دارد فتوا می دهد! هرکسی دارد نظر می دهد! هر کسی حکم تعیین می کند! طرف ریش روی صورتش درنیامده است و دارد حکم بیان می کند و فتوا می دهد! الآن یکی از مسائلی که هست این است که دو نفر بیایند کار خلاف انجام بدهند و به شما بگویند. آن می گوید: بله و این هم می گوید: بله، می گوئیم: این خودش دارد **أربع مَرَّات** اقرار می کند و برای خدا یعنی از ترس قیامت این کار را می کند! مثل آن زنی که پیش امیرالمؤمنین رفت،^۲ کسی مجبورش نکرده بود خودش

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳۳:

ترجمه: «کسانی که با خدا [و پیامبر] نبرد می کنند.» (محقق)

۲. الکافی، ج ۷، کتاب الحدود، باب آخر منه، ص ۱۸۶.

رفت ولی امیرالمؤمنین نگاه می‌کند و می‌بیند که این عقوبت برای این نیست و به این سیما نمی‌خورد! این آن چیزی است که مجتهد باید بفهمد که این قیافه به این می‌خورد یا نمی‌خورد! گرچه آمده، گرچه خودش تقاضا کرده، گرچه خودش اقدام کرده است و گرچه خودش طلب می‌کند! یا آن جوانی که آمده و می‌گوید: مرا از آتش رها کن! اینها چیزهایی است که اگر ما باشیم می‌گوییم که چهار مرتبه خودش آمده و شهادت داده است! دفعه چهارم هم که واجب است او را عقاب کنیم. اما اگر من باشم یکی از این موارد اگر بیاید [بگوید: فلان است. باید یک نگاه کنیم و دو تا کلمه صحبت کنیم. به او این را می‌گوییم که این دفعه اگر آمدی و خواستی شهادت بدهی، تو را حد می‌زنم! اصلاً من او را از ادای شهادت نگه می‌دارم که به دفعه دوم نرسد! نه اینکه حالا بلند شو برو، این حرف‌ها چیست که می‌زنی! چون ممکن است کار دست خودش بدهد و بعداً یک جای دیگر برود و فلان کند و چه کار کند یا مسئله را یک‌طور دیگر [مطرح کند]. چهار دفعه هم شهادت داده است، خب چهل دفعه شهادت بدهد! وقتی که این بر او مترتب نیست، چهل دفعه هم شهادت بدهد! دیگر هر چه می‌خواهد انجام بدهد و اصلاً در روزنامه چاپ کند. [می‌گوییم:] برو بابا! چرا؟ چون باید دید که این در چه وضعیتی بوده و حالش چه بوده و چه جهتی برای او پیش آمده است؟ توانسته خودش را کنترل کند یا نتوانسته است؟ آقا زمین تا آسمان مسئله هست! همین‌طوری هر کسی را که کاری انجام بدهد نمی‌زنند و نمی‌کشند! قضیه به همین راحتی که نیست.

اینها آن چیزهایی است که از لابه‌لای مطالب و تاریخ و ارتباط انسان با بزرگان به دست می‌آید؛ توضیحاتی که ممکن است بعضی از بزرگان بدهند و وقایعی که ممکن است نقل کنند و تجربه‌ای که ممکن است برای انسان پیدا شود. اصلاً یک دفعه می‌بینی فهم یک فقیه نسبت به یک مسئله یک‌طور دیگر و یک قسم دیگر است و من می‌دانم مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - مطالبی داشتند که حتی تا آخر عمر هم بیان و اظهار نکردند و من هم نگفتم! منتها اگر زمینه‌ای پیدا بشود یا مثلاً یک چیزی [شاید بیان کنم]!

اینکه وقتی حضرت تشریف می‌آورند، [می‌گویند:] «**یاتی بدین جدید**»^۲ به خاطر همین قضیه است که طرف یک‌طور دیگر فکر می‌کرده است و حالا می‌بیند که یک‌طور دیگر است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

۱. همان، ص ۲۰۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، باب ۲۵: علامات ظهوره صلوات الله علیه...، ص ۲۳۱.